

کوسر باب عشق

تفسیر عرفانی سوره یوسف



شیخ احمد غزالی طوسی



مقدمه و شرح:

دکتر علی محمد صابری (استادیار دانشگاه فرهنگیان)

ترجمه: افشین ساجدی



نشر عالم

گوهر دریای عشق

عشق بر اساس منابع اهل تصوف

سرشناسه	: غزالی، احمد بن محمد، - ۵۲۰ق. Ghazzālī
عنوان قراردادی	: بحرالمحبه فی اسرارالموده فی تفسیر سوره یوسف. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: گوهر دریای عشق / احمد غزالی طوسی
مشخصات نشر	: مقدمه و شرح علی محمد صابری ؛ ترجمه افشین ساجدی. تهران: نشر علم، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۸ ص؛ رقعی
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶۱۲۱-۸
فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: تفاسیر (سوره یوسف)
موضوع	: قرآن -- قصه‌ها
موضوع	: Qur'an stories
موضوع	: عرفان
موضوع	: Mysticism
شناسه افزوده	: صابری، علی محمد، مقدمه نویس
شناسه افزوده	: ساجدی، افشین، مترجم
رده بندی کنگره	: BP۳۵/۱۰۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۰۳۹۴۲۵

گوهر دریای عشق

(تفسیر عرفانی سوره یوسف)

بحر المحبه فی اسرار الموده

یا

احسن القصص در تفسیر سوره یوسف (ع)

شیخ احمد غزالی طوسی طاب ثراه

مقدمه و شرح

دکتر علی محمد صابری (استادیار دانشگاه فرهنگیان)

ترجمه

افشین ساجدی



شیخ احمد غزالی طوسی

گوهر دریای عشق

مقدمه و شرح: دکتر علی محمد صابری

(استادیار دانشگاه فرهنگیان)

ترجمه: افشین ساجدی

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: مهارت نو

قطع: رقعی

صفحه آرایشی: محمد علی پور

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶۱۲۱-۸

حق چاپ محفوظ است.



تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین
خیابان شهدای ژاندارمری - بن بست گرانفر - پلاک ۴
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۲۳۵۸



www.elmpub.com



info@elmpub.com



nashreelm

تقدیم به روح پرفتوح حضرت آقای حاج دکتر
نورعلی تابنده (مجدوب علিশاه)

فهرست

مقدمهٔ جناب آقای حاج محمود گنجی (حکمت علی) بر تفسیر سورهٔ	
یوسف (ع).....	۹
مقدمه:.....	۵۲
شرح حال مختصر.....	۶۳
مقدمه مترجم.....	۶۷
پیشگفتار به قلم شیخ احمد غزالی (قطب بیستم از خاتم انبیاء صلی	
الله).....	۷۲
فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام.....	۷۴
فصل دوم: چاره جویی برادران.....	۹۰
فصل سوم: یوسف علیه السلام در چاه.....	۱۱۵
فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر.....	۱۴۱
فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر.....	۱۷۰
فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام.....	۲۱۲
فصل هفتم از زندان تا وزارت.....	۲۶۵

فصل: هشتم دیدار دوباره.....	۲۸۳
فصل نهم: بیداری برادران.....	۳۲۸
فصل دهم: دیدار پدر.....	۳۵۰
فصل یازدهم: انجام کار یوسف علیه السلام.....	۳۶۰
پانوشتها:.....	۳۷۱

مقدمه جناب آقای حاج محمود گنجی (حکمت علی) بر تفسیر سوره یوسف (ع)

داستان حضرت یوسف علیه السلام نمونه‌ای بسیار روشن است برای شرح حال خود محوران و خدا محوران؛ که ما آگاه شویم خود محوران و خدا محوران چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند. در این داستان نمونه خدا محوران حضرت یعقوب علی نبینا، پدر یوسف و همچنین خود حضرت یوسف علیه السلام است که همیشه به یاد خدا و در پی اجرای اوامر الهی هستند. بقیه افراد خود محور هستند (برادران یوسف، زلیخا، کاروان) منتهی شدت و ضعف دارد؛ در بعضی افراد خود محوری زیاد در بعضی دیگر کم و در عده‌ای دیگر متوسط است، اما به هر حال خود محوریست و بر خدا محوری می‌چربد.

پس از ذکر این مقدمات اکنون به خواست خدای سبحان به شرح قصه حضرت یوسف علیه السلام می‌پردازیم و وضع خود پرستان و خدا پرستان را در این داستان مورد بررسی قرار می‌دهیم. قصه از اینجا شروع می‌شود که فرزند خردسال حضرت یعقوب علیه السلام به نام یوسف به پدرش می‌گوید: پدر جان من در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده

می کردند. در اینجا موضوع رویا و تعبیر رویاها مطرح می شود که موضوعی است پیچیده زیرا اولاً تمام رویاها از نظر اهمیت یکسان نمی باشند و تعبیر رویاها را هم همه کس نمی داند بلکه تعبیر صحیح آن است که خداوند به بنده اش بیاموزد. همانگونه که خداوند تعبیر رویا را به حضرت یوسف علی نبینا آموخت. در سوره یوسف علاوه بر رویای حضرت یوسف که پدرش آن را به تعلیم الهی تعبیر فرمود، سه رویای دیگر هم هست که حضرت یوسف علیه السلام به تعلیم الهی آن ها را تعبیر فرمودند. و نیز علاوه بر این سوره مبارکه در سوره های دیگر قرآن هم گاهی موضوع رویا مطرح است، از آن جمله رویای حضرت ابراهیم علیه السلام و رویای حضرت محمد (ص) می باشد. بنابراین نسبت به رویاها نمی توان به طور کلی بی اعتنا بود و اهمیّت نداد.

هرکسی اندازه روشن دلی
غیب را بیند به قدر صیقلی
هرکه صیقل بیش کرد او بیش دید
بیشتر آمد بر او صورت پدید
بس عجب در خواب روشن می شود
دل درون خواب روزن می شود
وآنکه بیدار است و بیند خواب خوش
عارف است او خاک او در دیده کش

مولانا

بعضی ها در عالم بیداری می بینند آنچه را که دیگران در عالم رویا می بینند او عارف است. حضرت یعقوب علیه السلام قبل از آنکه رویای فرزندش را تعبیر کند به او هشدار داد که مبادا روایت را برای برادرانت تعریف کنی زیرا ممکن است بر اثر وسوسه شیطان نقشه ایی مودیانۀ برایت طرح

کنند که شیطان دشمن آشکار انسان می باشد. در اینجا نتیجه می گیریم که اولاً رویای خود را به هر کسی نباید گفت زیرا همگان اهل بیت و شایستگی ندارند. ثانیاً به صراحت نفرومود که برادرانت با تو دشمنند بلکه دشمنی را به شیطان نسبت داد. در جای دیگر هم بدی ها را به نفس نسبت می دهد و این نوعی رعایت ادب و احترام است نسبت به بندگان خداوند. ثالثاً مشخص می شود که در بعضی موارد بد گمانی و احتیاط لازم و مفید است.

ز شیطان بدگمان بودن نوید نیک فرجامی ست

چو خون در هر رگی باید دواند این بدگمانی را

پروین اعتصامی

و دیگری می فرماید:

ز بس که مردمک دیده، دیده مردم بد

دگر ز مردمک دیده سوء ظن داریم

حضرت یعقوب نسبت به فرزندانش، آن یازده برادر سوء ظن داشت و صحیح هم بود بی جا نبود. اینجا است که فرموده اند لآن الاحتیاط طریق النجاه (احتیاط موجب نجات است). سپس حضرت یعقوب علیه السلام به تعلیم الهی خواب یوسف علیه السلام را اینگونه تعبیر می فرماید: فرزند عزیزم دیدن این رویا دلیل بر آن است که پروردگارت به اقتضای علم و حکمت خود تو را بر می گزیند و تعبیر خواب ها را به تو تعلیم می دهد و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. همچنان که قبلاً بر ابا و اجدادت ابراهیم و اسحاق علیهم السلام تمام کرده بود. در اینجا نتیجه می گیریم که اولاً خداوند نسبت به بندگان صالح خود عنایتی خاص دارد. ثانیاً در این آیه و آیه های مبارک دیگر این سوره و سوره های مبارکه دیگر قرآن

کریم ملاحظه می‌کنیم که انبیا و اولیای خدای سبحان به مصداق دست به کار دل با یار همه وقت و همه جا به یاد خداوند متعال هستند. این یکی از نشانه‌های مردان حق است، همه جا و همه وقت به یاد خدا هستند و و این از کلامشان هم مشخص است. خدا تو را بر می‌گزیند تعبیر خواب‌ها را به تو تعلیم می‌دهد همانطور که به پدران ابراهیم و اسحاق تعلیم داد. خوبی‌ها را همه را به خدا نسبت دادن و همیشه به یاد خدا بودن خیلی مهم است چرا که انسان باید همواره به جای اینکه من کند به یاد خدا باشد. مردان خدا همه وقت و همه جا به یاد خداوند متعال هستند و به مصداق اینکه:

دایم همه جا با همه کس در همه کار

میدار نهفته چشم دل جانب یار

ابوسعید ابوالخیر

اولیا و انبیا الهی همواره تمام نعمت‌ها و نیکی‌ها را از لطف و فضل و رحمت حق می‌دانند. و در سختی‌ها هم به ذات پاک او پناه می‌برند. و از حضرتش استمداد و استعانت می‌طلبند. به طور کلی هرگز از یاد خدای رحمان منان غافل نیستند. و این موضوع در سخنانشان هم کاملاً منعکس می‌باشد. در همین سوره اگر دقت بفرمایید هر گاه که کلام به دست این افراد (خدا محور) می‌افتد یاد خدا با کلامشان همراه است. و مانند افراد معمولی نیستند که فقط در گرفتاری‌ها به یاد خدا می‌افتند و هنگام رفا و آسایش دچار غفلت می‌شوند.

وقت درد و وقت غم یادش کنید

چون شدی خوش باز در غفلت تنی

مولانا

در آیات قرآن هم ذکر شده که انسان به طور کلی اینگونه است.

آن زمان که می شوی بیمار تو
می کنی از جور استغفار تو

جمله زندان چونکه در زندان بوند
متمقی و زاهد و حق خوان شوند

مولانا

به هر کاری خدا را یاد می دار
خدا را تا تویی از یاد مگذار
به کاری گر مدد خواهی از او خواه
که به زین در نیابی هیچ درگاه

عطار

و در جایی دیگر فرماید:

هر نفس سرمایه صد دولت است
تا کی اندر یک نفس چندین هوس
گر بر آری یک نفس بی یاد او
از تو در حضرت بنالد آن نفس
گرکنندم ذره ذره عالمی
کی شوم غایب ز درگاهت دمی

عطار

طلب کار توام در جان و در دل

نباشم یک دم از یاد تو غافل

در قرآن مجید هم ضمن اینکه آیات فراوانی راجع به ذکر کثیر (یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرًا کثیرا) هست، آیاتی نیز بر این معنی دلالت دارد. که مرد خود محور فقط در گرفتاری ها و خطرهای شدید خدا را با اخلاص می خوانند و همینکه خدای رحمان از سختی ها نجاتشان داد آن اخلاص مبدل به شرک می شود. و از آن جمله در آیه "۶۵" سورة مبارکه عنکبوت چنین می فرماید: فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون (هنگامی که سوار بر کشتی می شوند از ترس، خدا را با کمال اخلاص می خوانند؛ اما هنگامی که خدا آنان را نجات داده و به خشکی رساند و باز مشرک می شوند. خود ما هم در مسافرت ها تجربه کرده ایم که هرگاه به گردنه های خطرناک و صعب العبور می رسیم صلوات های بلند می فرستیم و در جاده های هموار غافل می شویم و سرعت می گیریم. خدا را در فراخی خوان و در عیش و تن آسانی نه چون کارت به جان آید خدا از جان و دل خوانی. کف نیاز به درگاه بی نیاز برآر که کار مرد خدا جز خدای خوانی نیست.

سعدی

خدای خوانی همان دعا است. در آیه "۸" سورة مبارکه یوسف می خوانیم که برادران یوسف علیه السلام زمانی با هم خلوت کرده چنین گفتند که پدرمان یوسف و برادرش بنیامین را از ما بیشتر دوست می دارد در حالی که ما جوانانی نیرومند و کارآمد هستیم بی شک پدرمان کاملاً خطا کار است. این آیه حاصل از خودبینی برادران یوسف و بدبینی آنان نسبت به پدرشان می باشد. که دو صفت ناپسند محسوب می شود. سعدی در باره آنها (دو صفت خودبینی و بدبینی) چنین فرموده:

مرا پیر دانای مرشد شهاب
دواند درز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین مباش
دگر آنکه در خلق بد بین مباش
نبیند مدعی جز خویشتن را
که دارد پرده پندار در پیش
پندار به معنی خود بینی و خود پسندی.
گرت چشم خدایی بی بخشند
نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش

سعدی

خلاصه آنکه میل به محبوب تر بودن صفت حسد را در برادران یوسف بر
می انگیزد و آنان را بر آن می دارد که درباره یوسف تصمیم خطرناکی بگیرند.

یوسفان از مکر اخوان در چه اند
کز حسد یوسف به گرگان می دهند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت
این حسد اندر کمین گرگ است زفت
گرگ ظاهر گرد یوسف خود نگشت
این حسد در فعل از گرگان گذشت
این زنانی کز همه مشفق ترند
از حسد دو ضره خود را می خورند
تا که مردانی که خود سنگین دلند
از حسد تا در کدامین منزلند
خاک شو مردان حق را زیر پا
خاک بر سر کن حسد را همچو ما

مولانا

آری برادران یوسف با اصطلاح یک تنه به قاضی رفته و بر اثر قضاوت عجولانه و نادرست، خود را حق به جانب می‌پندارند و پدر را محکوم کرده نسبت گمراهی آشکار به او می‌دهند. به فرمودهٔ سعدی: همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال. همهٔ انسان‌ها فکر می‌کنند عقلشان کامل است و فرزندشان از همه زیباتر است. اینگونه اعتراضات مردم به انبیا و اولیا از جهل و نادانی ناشی می‌شود. به فرمودهٔ سعدی: آدمی را بدتر از علت نادانی نیست. مانند اعتراضات خوارج نسبت به حضرت علی علیه السلام و امثال آنها. ولذا همین برادران که اکنون پدر را خطاکار می‌دانند در آخر داستان به خطای خود اعتراف می‌کنند. برادران مخفیانه با هم مشورت می‌کنند که یوسف را بکشند و یا تبعیدش کنند. تا علاقهٔ پدرشان منحصرأ به ایشان معطوف گردد. ضمناً برای آنکه از سرزنش وجدان ناراحت نباشند می‌گویند بعداً توبه کرده افراد صالحی می‌شویم. غافل از آنکه اولاً به اتکا توبه نباید مرتکب گناه شد زیرا توفیق توبه حقیقی نصیب همه کس نمی‌شود. ثانیاً با ارتکاب این عمل ممکن است از محبوبیتشان هم کاسته شود کما اینکه شد و حسابی که کرده بودند کاملاً غلط از آب درآمد. خواستند پدرشان بیشتر به آنها محبت داشته باشد برعکس شد و نتیجهٔ معکوس داد.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

یکی چنانکه در آینهٔ تصوّر ماست

حافظ

ولی از آنکه که تقدیر و قضای الهی نبود که یوسف کشته شود یکی از برادران گفت یوسف را مکشید و اگر قصد عملی دارید او را در قعر چاهی عمیق بیافکنید تا کاروانیان وی را بیرون آورده با خود ببرند.

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

وگر ناخدا جامه بر تن درد

سعدی

برادران می خواستند یوسف را ذلیل و دور کنند اما خداوند می خواست او را عزت و سلطنت ببخشد.

پنجه در پنجه تقدیر نشاید افکند
زانکه بازوی قضا سخت تر از فولاد است

وحدت کرمانشاهی

خلاصه آنکه پس از طرح این نقشه برادران نزد پدر آمده گفتند پدر جان چرا هیچ وقت یوسف را با ما نمی فرستید درحالی که ما خیرخواه او هستیم. فردا او را همراه ما کن تا گردش و بازی کند و البته ما کاملاً از وی محافظت خواهیم کرد. آری جهل و نادانی که لازمه اش صفاتی از قبیل خودبینی و تکبر، کینه و حسد و پیروی شهوات است آدمی را وا میدارد که با اتکاء به دروغ و مکر و تزویر نقشه های خائنانه ایی طرح کند و مرتکب گناه و ظلم شود. و باز برای مخفی کردن جرم و جنایت مجدداً به خدعه و دروغ متوصل می شوند. اینجاست که گفته اند: جهل دردیست سخت بی درمان. و چیزی ز دروغ زشت تر نیست. و اگر انسان تصمیم بگیرد که همیشه راست بگوید هرگز مرتکب گناه و ظلم نمی شود. ولذا بزرگان از راستی تمجید فراوان کرده اند و فرموده اند:

به از راستی در جهان کار نیست
که در گلبن راستی خار نیست

فردوسی

راستی موجب رضای خداست
کس ندیدم که گم شد از ره راست

سعدی

راستی کن که راستان رستند
در جهان راستان قوی دستند

اوحدی مراغه‌ایی

راستی را پیشه خود کن مدام
تا شوی در هر دو عالم نیک نام

مولانا

آری اگر در جامعه ایی واقعا صدق و راستی جای کذب و دروغ را بگیرد، بهشت موعود خواهد شد. که فرموده اند: النجاه فی الصدق کما ان الهلاک فی الکذب "یعنی نجات انسان فقط در راستی است و هلاک او فقط در دروغ است.

راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار

نظامی

پدرشان در مقابل درخواست برادران یوسف فرمود: اگر او را ببرید من محزون می شوم زیرا می ترسم از او غافل بشوید و گرگ او را بخورد. آنها گفتند با بودن افراد نیرومندی چون ما اگر گرگ او را بخورد بر راستی که ما اشخاصی بی عرضه و زیانکاری خواهیم بود. البته حضرت یعقوب از سوء قصد برادران نسبت به حضرت یوسف نگران بود ولی به ظاهر عذر دیگری آورد. اما از آنجا که قضای الهی باید جاری می شد، فرزندانش او را مجاب کرده راه عذر را بر وی بستند و یوسف را همراه خود به صحرا بردند. البته در تفاسیر نوشته اند که یوسف از پیشنهاد برادران برای رفتن به صحرا و بازی کردن خوشحال بود و

پدرش برای دلجویی از یوسف و برای اینکه او ناراحت نشود اجازه داد. به فرموده مولانا:

چون قضا آید شود دانش به خواب
مه سیه گردد بگیرد آفتاب
این قضا ابری بود خورشید پوش
شیرواژدرها شود زو همچو موش
اگر شود ذرات عالم حيله پیچ
با قضای آسمان هیچ است هیچ

مولانا

هرکه قضای الهی به او تعلق بگیرد دیگر تدبیرها و حيله ها فایده ایی ندارد.

نکته دیگر آنکه گاهی خطر خویشان و آشنایان برای آدمی بیش از بیگانگان است زیرا از دشمنان و بیگانگان همواره بر حذر هستیم. ولی به خویشان اعتماد می کنیم.

کم گریز از شیر و اژدهای نر
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

مولانا

خیلی وقت ها بنا بر اعتمادی که انسان به خویشان و اطرافیان و محرمان دارد متضرر می شود. در حالی که انسان می داند که باید از دشمن پرهیز کند. سعدی می فرماید: هیچ وقت از دشمنان صدمه نخورده ام زیرا می دانستم دشمن هستند. بلکه از دشمنی آسب دیدم که به ظاهر دوست بود.

من از بیگانگان هرگز نالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

حافظ

خداوند سوره مبارکه یوسف علیه السلام را احسن القصص یعنی بهترین داستان، بهترین سرگذشت نامیده است. از این داستان نتایج فراوانی می توان گرفت اما خلاصه و لب مطلب این است که مردم دو گروه هستند یک عده خود محور و یک عده خدا محور؛ خود محوران همواره به فکر منافع شخصی خود هستند ولو به دیگران ضرر برسانند. خدا محوران همیشه به یاد خدا و مطیع اوامر پروردگار هستند ولو اینکه به خودشان ضرر برسد. "یوثرن علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة". در راه خدا از خود گذشته و فداکار هستند، خدا محور به این افراد گفته می شود. عاقبت این دو گروه به این صورت است که خود محوران عاقبت خوبی ندارند به فرض اینکه در نعمت باشند به تدریج نعمت از آنها گرفته می شود و دچار بدبختی و سوء عاقبت می شوند. اما خدا محوران برعکس عاقبت به خیر هستند ولو اینکه ابتدا در سختی باشند ولی عاقبت نیک و سرانجام خیری دارند و چه بسا باعث سعادت دیگران هم می شوند. کما اینکه حضرت یوسف علی نبینا هم خود عاقبت بخیر شد هم برادرانش به وسیله او عاقبت به خیر شدند.

حال که برادران یوسف را به صحرا برده و متفقاً تصمیم گرفتند که در قعر چاهش قرار دهند رحمت و واسعۀ الهی شامل حال این کودک مظلوم بی گناه گشته از طریق وحی به او دلداری داده شد که غم مخور زیرا روزی فرا خواهد رسید که همین برادران به تو محتاج شوند در حالی که تو را نشناسند و ندانند که تو یوسف هستی؛ از این آیه مبارکه و آیات مشابهه آن به این نتیجه می رسیم که به مصداق "ان مع العسر یسراً" همیشه افراد بی گناه و مظلوم

بیشتر مورد رحمت الهی واقع می شوند و خدا یار مظلومان و مسکینان است. و به عکس آن ظالمان از چنین رحمتی محروم می مانند. مانند قوم بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی علیه السلام که تا موقعی که مورد شکنجه و عذاب فرعون بودند رحمت الهی شامل حالشان بود تا اینکه بلاخره از آن عذاب نجاتشان داد و فرعونیان را که ظالم بودند غرق فرمود. ولی همین که پس از نجات بر اثر گوساله پرستی و نافرانی ها به خود ظلم کردند مغضوب علیه گردیدند. لذا مولانا توصیه می فرماید که هرگز حالت انکسار و شکستگی را از دست ندهیم.

شکسته باش و خاکی باش اینجا
که می جوید کرم هرجا فقیر است
عزیزی بخشد آن کس را که خواری ست
بزرگی بخشد آن را که حقیر است
که هستی نیستی جوید همیشه
زکات آنجا نیاید که امیر است

مولانا

در کوی ما شکسته دلی می خرد و بس
بازار خود فروشی از سوی دیگرست

حافظ

برادران یوسف پس از آنکه او را به چاه افکندند، پیراهن او را به خون دروغین آغشته کردند و شبانگاه گریان به نزد پدر بازگشتند. و ضمن ریختن اشک دروغین گفتند که پدرجان ما رفتیم که در صحرا مسابقه دو بدهیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاشتیم، وقتی برگشتیم دیدیم گرگ او را خورده

است. هرچند تو سخن ما را اگرچه راست باشد باور نخواهی کرد.
گریهٔ اخوان یوسف حیلست است
کاندرونشان پر ز رشک و علت است

مولانا

و معلوم می‌شود که اینان پیش از این نیز سابقهٔ دروغ‌گویی داشته‌اند.
یکی را که عادت بود راستی
خط‌ای روی رود در گذارند از او
اگر نامور شد بقول دروغ
دگر راست باور ندارند از او

سعدی

حضرت یعقوب علیه السلام به مصداق المومن و کیص مومن زیرک
است با شنیدن این سخنان و دیدن پیراهن خونین گول نخورد بلکه فرمود
چنین نیست که می‌گویید بلکه در این امر نفس‌هایتان فریب کاری کرده
است. پس مرا صبری جمیل لازم است. و بنا بر آنچه بیان می‌کنید در این
واقعیه باید از خداوند استعانت جست. خدا محوران همیشه به یاد خدا
هستند. حضرت یعقوب علیه السلام صراحتاً فرمود که دروغ می‌گویید بلکه
با کنایه فرمود که نفس‌هایتان این کار را در نظرتان زیبا جلوه داده است. و
میبینید که بزرگان در اینگونه وقایع ناگوار صبر جمیل پیش می‌گیرند (که اجر
جذیل هم به دنبال خواهد داشت). و از خدا یاری می‌طلبند.
جز آستان توام اندر جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

صبر کن حافظ به سختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را

حافظ

چونکه غم پیش آیدت در حق گریز
هیچ چون حق غمگساری دیده ای

مولانا

و اصولاً فلسفه سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی آن است که ما را از حال
غفلت درآورده و توجه ما را به خدای سبحان بیشتر کند.
غصه و ترس و بلا هست کمند خدا
گوش کشان آردت رنج به درگاه جود

مولانا

خدای مسبب الاسباب کاروانی را مامور بیرون آوردن یوسف از چاه
می‌کند منتهی کاروانیان هم مانند همه خود محوران فقط به فکر منافع
شخصی خود بودند لذا به جای آنکه کودک را به خانواده اش برسانند او را به
قصد فروش مخفی کردند غافل از آنکه خدا به اعمالشان داناست. کاروانیان
یوسف را به مصر برده به بهای اندک یعنی چند درهم فروختند. و نسبت به او
چندان اعتنایی نداشتند زیرا طبق مثل معروف هرچه را باد آورد بادش برد. یا
هرکه او ارزان خرد ارزان دهد. در بعضی از تفاسیر فروختن یوسف را به
برادرانش نسبت دهند. که ظاهراً نباید صحیح باشد بلکه اشتباهی است که
از ایجاز و اختصار داستان ناشی شده است. قرآن به ایجاز مطالب را بیان
می‌فرماید چون به ایجاز بیان فرموده عده ایی خیال کرده‌اند که برادران یوسف

را فروخته‌اند. به جای اینکه به تفصیل بفرماید کاروانیان او را به مصر برده و فروختند به ایجاز فرموده او را به بهایی اندک فروختند. در اینجا بعضی از عرفا و شعرای ما به ارزان فروختن یوسف اشاراتی دارند. نتیجه می‌گیرند که خیلی از چیزای با ارزش را انسان ارزان می‌فروشد.

هرآنکه گنج قناعت به گنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

حافظ

دین به دنیا فروشان خزند
یوسف بفروشنند تا چه خزند؟
گردنی و آخرت بیاری
کاین هر دو بگیر و دوست بگذار
ما یوسف خود نمی‌فروشیم
تو سیم سیاه خود نگهدار

سعدی

عزیز مصر که یوسف را خریده بود به زنش گفت این کودک را گرامی دار شاید در آینده به ما نفعی رساند و یا به فرزندی برگیریمش؛ خلاصه آنکه کاروانیان و عزیز مصر هرچند به ظاهر نفع شخصی خود را در نظر داشتند ولی در واقع مجری ارادهٔ پروردگار بودند. و لذا خداوند می‌فرماید: ما یم که یوسف را در آن مکان قرار دادیم. تا در آینده نعمت خود را بر او تمام کنیم. و این مشابهه آن است که خداوند مهربان جعبهٔ محتوی موسی شیرخوار را از طریق رود نیل به کاخ فرعون رساند. تا در آنجا علارغم فرعون عنود به شیر مادرش پرورش یابد. آری

خدا کشتی آنجا که خواهد برد
و گرنه خدا جامه بر تن درد

مولانا

و چه خوب فرموده اند که: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

خدای سبحان در آیه ۲۲ می فرماید همین که یوسف به حد رشد و بلوغ رسید به او حکمت و علمی لدنی عنایت کردیم و نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم. از این آیه مبارکه بر می آید که اولاً هرکاری در موقع معین خود باید انجام گیرد.

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز
به چهل سال باید که گردد عزیز

سعدی

ثانیاً بهترین نعمتی که خداوند منان به محسنان وعده فرموده است حکمت و علم لدنی است. که در جایی دیگر از قرآن مجید می فرماید: "یوتی الحکمه من یشا و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا" خداوند حکمت را به هر که صلاح داند عطا فرماید و به هر کس حکمت داده شد خیر کثیری به او داده شده است. و اینجاست که گفته اند ملک علم از ملک حسن آسوده تر کما اینکه حسن یوسف او را به زندان برد و خداوند به وسیله علم لدنی تعبیر رویا وی را از زندان نجات داد. لذا خداوند حکیم در قرآن کریم خطاب به رسول اکرم فرماید: "رب زدنی علما" یعنی بگو پروردگارا بر علم من بیفزای.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در اهمیت علم و آگاهی فرماید:

کسی کاو را چراغ دانشی نیست
یقین دانم که در آسایشی نیست

ونیز فرماید:

مرد را در خواب آگاهی به است
کاو زهر چیزی که می خواهی به است

وقتی که یوسف علیه السلام به کمال زیبایی های صوری و معنوی
آراسته شد، زن عزیز مصر که از جمله خودمحوران بود عاشق او گردید و لذا
روزی درها را محکم بسته از وی کام طلبید.

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا

حافظ

ولی یوسف علیه السلام به مدد عصمت موهوبی و تقوای الهی تن به
خیانت نداده چنین گفت: معاذ الله چگونه نسبت به مولایم که منزلت مرا
نیکو داشته است خیانت کنم. که این ظلم است و ظالمان هرگز رستگار
نمی شوند. هل جزاء الاحسان الا الاحسان جزای نیکی جز نیکی نیست؟ آن
زن که شیفته یوسف علیه السلام کرده بود قصد او کرد و اگر عنایات الهی
شامل حال یوسف علیه السلام نمی شد یوسف نیز قصد او می کرد ولی با
دیدن برهان ربّش از خطا محفوظ ماند.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

حافظ

بنده شهوت ندارد خود خلاص
جز به فضل ایزد و انعام خاص
گر نه فضلت دستگیر ما شود
وای بر ما زآنکه رسوایی بود
این همه گفتیم لیک اندر بسیج
بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاه هستش ورق

مولانا

یوسف علیه السلام بعد از گفتن معاذ الله برای رستن از این دام خطرناک به طرف در دوید، زلیخا نیز در تعقیب وی دویده و پیراهن یوسف علیه السلام را از پشت درید. از قضا جلوی در با شوهر آن زن مواجهه شدند. زلیخا پیش دستی کرد و به شوهر گفت: چیست جزای آن کسی که به خانواده تو قصد سوء کند. یوسف علیه السلام ناچار در صدد دفاع برآمده و فرمود نخیر او از من کام طلبید. در اینجا نیز خدای مسبب الاسباب بی گناهی یوسف را ثابت کرد. زیرا یکی از بستگان زلیخا اینطور نظر داد که اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زن راست میگوید و یوسف از دروغگویان است و اگر پیراهنش از عقب دریده شده معلوم شده که یوسف راستگو و زلیخا از دروغگویان است. و وقتی عزیز دید که پیراهن یوسف از پشت دریده شده گفت این از کید شماست. همانا کید شما عظیم می باشد. آنگاه عزیز مصر برای حفظ آبروی خانواده خود، گفت ای یوسف این ماجرا را نادیده گیر و ای زن تو نیز از گناهت استغفار کن که برآستی از خطاکاران بوده ای؛ زنانی در شهر که از ماجرای عشق زلیخا آگاه شده بودند از خودبینی و خود پسندی

زبان به ملامت او گشوده گفتند: زن عزیز عاشق غلام خود شده است براستی که از نظر ما بسیار گمراه و خطاکار است و این صفت خاصیت عمومی ما مردم است که به اصطلاح کور خود و بینای دیگران می‌باشیم.

موی بشکافی به عیب دیگران
چون به عیب خود رسی کوری در آن

عطار

و حال آنکه در حدیث ذکر شده که اگر مردم از سرِ قضا و قدر آگاه بودند احدی، احدی را ملامت نمی‌کرد. وقتی زلیخا از ملامت آنان آگاه شد از ایشان دعوت کرده و مجلسی برایشان ترتیب داد و به هریک از آنان کاردی و ترنجی داده به یوسف گفت که به مجلس ایشان وارد شو زنان همینکه او را دیدند معوج جمال بی مثال وی شدند و بی اختیار دستهایشان را به سختی بردند. و گفتند: تبارک الله این که بشر نیست بلکه فرشته ایست بزرگوار.

مولانا دربارهٔ عشق ورزیدن به معبود لایزال چنین می‌فرماید:

اصل صد یوسف جمال ذوالجلال
ای کم از زن شو فدای آن جمال

مولانا

آری اغلب ملامت‌ها و قضاوت‌های ما نا به جا و غیر منصفانه است زیرا موقعیت‌ها و خصوصیت‌های افراد کاملاً با هم فرق دارد و از اینجاست که می‌فرمایند: "رب ملوم لا ذنب له" بسا ملامت شده که گناهی ندارد. در این مورد نیز عارفان ابیاتی سروده‌اند که برای نمونه بعضی از آنها را نقل می‌کنیم.

گرش بیینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

ملامت گوی بی حاصل ترنج از دست نشناسد

در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی

سعدی

کاش آنان که عیب من جستند
رویت ای دلستان، بدیدندی
تابه جای ترنج در نظرت
بی خبر دستها بریدندی

سعدی

ناصر که رخس دیده کف خویش بریده است
هاتف به چه رو می‌کنندم باز ملامت
هاتف اصفهانی

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیده است تو را، بر منش انکاری هست
منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارم که تو او را ندیده ایی

سعدی

زلیخا وقتی زنان دست بریده را محو جمال بی مثال یوسف دید گفت
آری این همان است که مرا در عشق او ملامت کردید. و صراحتاً اعتراف کرد
که من از وی کام خواستم ولی او خویشتن داری کرد و اگر بعد از این هم
مطیع فرمان من نباشد، زندانی و خوار و زار خواهد گردید. یوسف علیه السلام
وقتی تهدید زلیخا را شنید به خدا نالید که پروردگارا زندان برایم محبوب
تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند. بند و زندان از هوای نفس به"

خداوند! اگر کید این زنان را از من باز نگردانی به ایشان میل کرده از
جاهلان خواهم گردید. پروردگارش دعای او را اجابت فرموده کیدشان را از او
باز گردانید. که براستی خدا کاملاً شنوا و داناست.

اگر لذت ترک لذت بدانی
دگر شهوت نفس لذت نخوانی

سعدی

بی شک این ترک هوا تلخی ده است
لیک از تلخی بعد حق به است

مولانا

اینجا نتیجه می گیریم که از هواهای نفسانی خود و دیگران همواره باید به
خدا پناه ببریم همچنان که یوسف علیه السلام پناه برد و پروردگار مهربان او را
از این دام خطرناک نجات داد.

زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب
در هزیمت ره بردن سوی غیب
چونکه غم پیش آیدت در حق گریز
هیچ چون حق غم گساری دیده

مولانا

آنان با آنکه دلایل پاکدامنی یوسف علیه السلام را دیده بودند برای حفظ
آبروی زلیخا صلاح دانستند که چندی یوسف علیه السلام را به زندان
افکنند. آری نتیجه عشق و محبت خود محوران چنین است تا خود دشمنی
آنها چگونه باشد؛ دوستیشان به زندان افکند و دشمنیشان به قعر چاه. انسان
به جای دلبستن به مخلوق شایسته است دل در گروه عشق خالق بندد.

زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

صائب تبریزی

دو جوان دیگر از غلامان شاه نیز همزمان با یوسف به زندان افتادند. روزی یکی از آن دو گفت: خواب دیدم که انگور برای شراب می فشارم و آن دیگری گفت خواب دیدم که بر روی سرم سبزی از نان دارم و مرغان از آن می خورند. ای یوسف ما را از تعبیر این خواب ها آگاه کن که براستی تو را از محسنان می بینیم. از اینجا معلوم می شود که حضرت یوسف علیه السلام در زندان نیز به نیکوکاری و احسان مشغول بوده است؛ زندانیان را دلداری میداده، از بیماران عیادت میکرد و خواب هایشان را تعبیر می فرموده است. لذا می گویند ما می بینیم که تو از محسنان هستی.

مشک آن است که ببوید

نه آنکه عطار بگوید

خوبی چیز نیست که همه می بینند و نیاز به تعریف کردن از خود نیست.

اگر مشک خالص نداری مگوی

ورت هست خود فاش گردد به بوی

به سوگند خوردن که زر مغریست

چه حاجت محک خود بگوید که چیست

سعدی

حضرت یوسف در پاسخ تقاضای آن دو زندانی فرمود: پیش از آنکه غذایی بیاورند و تناول کنید خوابتان را تعبیر خواهم کرد. علم تعبیر این خواب ها را خدا به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا بی ایمان و به آخرت کافر هستند طرد کردم و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام پیروی می کنم. ما را نسزد که چیزی را با خدا شریک قرار دهیم. این فضل و کرم خداست بر ما و بر همه مردم که خدای یگانه را

پرستیم. ولی اکثر مردم شکر خدای را به جا نمی‌آورند. آری در اینجا حضرت یوسف علیه السلام موقعیت را مناسب تشخیص داده، آن دو جوان زندانی را از شرک به توحید دعوت می‌فرماید. و از تقلید و پیروزی کورکورانهٔ آبا و اجداد نهی می‌کند. و چنین می‌فرماید: ای دوستان زندانی من آیا معبود های متفرق بهترند یا خدای واحد قهار؟ جز خدا هرچه را می‌پرستید اسم های بی حقیقت بیش نیستند که شما و پدرانتان اسم گذاری کرده اید و خدا هیچ دستوری بر پرستش آنها نازل نکرده است. حکم فرمای عالم وجود فقط خداست امر فرموده است که جز او را نپرستید. "أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ" این است دین محکم و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. اما در تعبیر خواب آن دو فرمود یکی از شما ساقی شراب اربابش می‌شود. و دیگری به دار آویخته خواهد شد و این است تعبیر آنچه از من خواستید. این چنین مقدر شده و واقع خواهد شد. سپس یوسف علیه السلام به آن جوان زندانی که اهل نجاتش می‌دانست گفت از بیگناهی من نزد آقایات یاد آوری کن ولی شیطان این یاد آوری به اربابش را از یاد او برد و در نتیجه یوسف علیه السلام چند سالی در زندان بماند. کلمهٔ رب در عربی دو معنی دارد یکی به معنی رب مطلق که پروردگار است و دیگری به معنی کسی که به دیگری ولایت دارد، آقا، مولا، صاحب که رب مضاف است. مقصود از اینکه شیطان یاد آوری به ربش را از یاد او برد بعضی تصور کرده‌اند که شیطان باعث شد تا یوسف از یاد خدا غفلت ورزد ولی این صحیح نیست یوسف عبد مخلص خدا بود، بلکه مقصود این است که آن زندانی فراموش کرد تقاضای یوسف را به آقا و اربابش یاد آوری کند. در اینجا بعضی از تفاسیر به مصداق (حسنات الابرار سیئات المقربین) ترک اولی ایی را به یوسف علیه السلام نسبت داده‌اند. و آن توسل به شاه است برای نجات از زندان که این توسل به غیر برای شخصی چون یوسف علیه السلام جایز نبوده است. و بهتر آن بوده است که به جای

تمسک به سبب به مسبب الاسباب ملتجی می شد زیرا سبب ها از خود استقلالی ندارند. و همیشه هم موثر واقع نمی شوند. لذا مولانا سبب ها را به دم خر تشبیه می فرماید، که ثابت نیست و گردان است.

پس سبب گردان چو دم خر بود
تکیه بر روی کم کنی بهتر بود

مولانا

روزی شاه به ملازمان خود گفت خواب دیدم هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خورند و نیز هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه گندم خشک را در خواب دیدم، ای بزرگان و معبران اگر تعبیر خواب ها را می دانید، رویایم را تعبیر کنید. ایشان گفتند این از خواب های پریشان است و ما تعبیر خواب های پریشان را نمی دانیم. در این هنگام آن جوانی که از زندان نجات یافته بود پس از مدتها به یاد یوسف افتاد و گفت مرا به زندان بفرستید تا شما را از تعبیر آن آگاه سازم. آن گاه به زندان رفته و گفت ای یوسف بسیار راستگویی ما را از تعبیر رویای شاه آگاه کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خورند و تعبیر هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه خشک چیست؟ تا من برای مردم خبر ببرم و آنها نیز مطلع شوند. یوسف علیه السلام فرمود: هفت سال طبق معمول زراعت می کنید و هرچه را درو کردید به جز اندکی که به مصرف می رسانید بقیه را با خوشه هایش در انبار ها ذخیره کنید زیرا پس از این هفت سال، هفت سال دیگر نیز قحطی خواهد بود که هرچه را ذخیره کرده ایید مصرف کنید، به جز کمی که برای بذر نگه میدارید. آنگاه بعد از این چهارده سال، سالی فرا می رسد که مردم از قحطی نجات می یابند و به فراوانی نعمت می رسند. از این آیات مبارکه اولاً این نتیجه به دست می آید که تعبیر خوابها کار هرکسی نیست چنانکه معبرین دربار نتوانستند این خواب را تعبیر کنند. ثانیاً حضرت یوسف

علیه السلام بدون آنکه از دوستش گله کند که تو چرا تا کنون از من یادی نکرده ایی خواب شاه را برایش تعبیر می فرماید. دگر اینکه معلوم میشود امور عالم به تقدیر الهی به قدری حساب شده و منظم است که تا پانزده سال آینده را حضرت یوسف علیه السلام پیش گویی می فرماید. و عینا همانطور هم واقع می شود. دگر آنکه انسان همواره باید برای روزهای سختی قدری ذخیره داشته باشد. تا بتواند به نفع خود و دیگران از آن استفاده کند.

پپوش و بنوش و ببخش و بده
برای دگر روز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی
مصیبت بود پیری و نیستی

سعدی

شاه گفت یوسف را نزد من آورید. وقتی رسول شاه پیش او آمد، یوسف علیه السلام فرمود به نزد مولایت باز گرد و از وی خواهش کن که راجع به زنانی که دست های خود را بریده اند تحقیقی فرماید، همانا مولایم از کیدشان آگاه است. شاه از زنان پرسید قضیه شما وقتی که از یوسف کام طلبیدید چگونه بود. همه گفتند سبحان الله ما هیچ گونه بدی از وی ندیده ایم. زن عزیز مصر هم گفت اکنون حقیقت آشکار شد، آری من از او کام طلبیدم و به راستی که یوسف از صادقان است. در اینجا می بینیم که وقتی شاه فرمان آزادی حضرت یوسف را صادر و او را به نزد خود احضار می کند حضرت یوسف علیه السلام در بیرون آمدن از زندان عجله نکرده بلکه از شاه درخواست می کند تا راجع به قضیه او از زنان تحقیق و بررسی کند. تا بیگناهی او بر شاه ثابت گردد. زن عزیز و سایر زنان در حضور شاه بر بیگناهی حضرت یوسف گواهی می دهند. و بر شاه ثابت می شود که یوسف

علیه السلام اهل خیانت نبوده است. بلکه بنابر مصلحتی مدت‌ها او را بیگناه زندانی کرده‌اند. یوسف علیه السلام فرمود خواستم تا شاه بداند که من در غیاب عزیز به او خیانت نکرده‌ام و خدا هرگز خائن را به هدف نمی‌رساند. در عین حال من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم زیرا نفس اماره همواره آدمی را به بدی‌ها وامی‌دارد. مگر آنکه پروردگارم رحم کند. "ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی" که به راستی پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. دام سخت است مگر یار شود لطف خدا و رنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

حافظ

و نیز می‌فرماید:

جایی که برق عصیان برآدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی

با آنکه بیگناهی حضرت یوسف ثابت شده است مع ذلک این هنر را از خود نمی‌داند بلکه به رحمت خدای مهربان نسبت می‌دهد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که آنچه از خوبی‌ها به ما می‌رسد همه از فضل و رحمت خداست. و برعکس همه بدی‌ها از وسوسه شیطان و نفس اماره ماست. لذا سعدی علیه رحمه فرماید:

جهان آفرین گر نه یاری کند
کجا بنده پرهیزگاری کند
چو آید به کوشیدن خیر پیش
به توفیق حق دان نه از سعی خویش
که با نفس و شیطان برآید به زور؟
مصاف پلنگان نیاید ز مور

سعدی